یادداشت

برسد به دست سیاست‌گذار(۴)

در نتیجه او درباره چارچوب پیشگیری اولیه‌ای بحث می‌کند که با تاکید بر جامعه عدالت‌محور، همه اعضای آن حقوق و فرصت برابری در منافع مالی و قدرت داشته باشند. به عقیده آلبی، الزاما هدف اساسی پیشگیری، توجه به شرایطی است که استرس‌های ناخوشایند و ناکارآمدی افراد را سبب می‌شود. این شرایط شامل فقر، تبعیض و محرومیت از حقوق اجتماعی بخش بزرگی از مردم دنیاست. فلسفه نوآورانه آلبی در پیشگیری در ۵۰ سال پیش هنوز نیز جدید و خلاقانه هستند: ۱. خدا مرد یا زن نیست و هر رویکردی که یک جنسیت را برتر از جنسیت دیگر بداند، یک عامل روان‌شناختی مخرب است که درد و رنج و ناراحتی بی‌پایانی را موجب می‌شود. ۲. هر نهاد اقتصادی که از بهره‌کشی کارگرانی سود می‌برد که کمتر مزد دریافت می‌کند، آنان را در معرض خطر و کوتاه‌شدن عمر قرار می‌دهد؛ یا هر کارخانه‌ای که به منطقه‌ای منتقل شود تا با بهره‌کشی از کارگران ارزان‌قیمت منطقه، هیچ ملاحظه‌ای برای آنان قائل نشود و به طور خلاصه، هر مؤسسه‌ای که فاقد وجدان باشد، به لحاظ روان‌شناختی ویرانگر بوده و باید اصلاح شود. ۳. الگوهای فرهنگی شایعی که منجر به کلیشه‌های جسمانی و روانی در زنان و کودکان می‌شوند، باید به عنوان مخرب‌های روان‌شناختی شناسایی و اصلاح شوند. در تائید نظرات تامل‌برانگیز آلبی، می‌توان به نابرابری‌های آموزشی و بهداشتی اشاره کرد که در بین جمعیت سفیدپوست و گروه‌های اقلیت در آمریکا وجود دارد.

برای مثال مرکز ملی آمارهای آموزشی وابسته به وزارت آموزش آمریکا گزارش کرده است که دانش‌آموزان سفیدپوست بیش از دو برابر دانش‌آموزان سیاه‌پوست، لاتین‌تبار و بومی آمریکا از شانس به پایان رساندن دبیرستان برخوردارند. علاوه‌براین براساس گزارش مؤسسه تحقیق و کیفیت مراقبت‌های بهداشتی، جمعیت اقلیت‌های قومی در آمریکا در مقایسه با جمعیت سفیدپوست و طبقات بالاتر اجتماعی- اقتصادی از مراقبت‌های بهداشتی و وضعیت سلامت نامطلوب رنج می‌برند. نابرابری در آموزش و سلامتی به شکل منفی اثرات عمیقی بر جامعه دارد. بدیهی است که آگاهی از افکار این دست از دانشمندان نقش مهمی در شکل‌گیری تفکرات و سیاست‌گذاری‌های پیشگیرانه خواهد داشت.

یکی دیگر از موارد مهم در حوزه پیشگیری، سرمایه انسانی آن است. ارزش‌ویژه می‌توان سرمایه انسانی پیشگیری و مسئولیت‌های آنان را در پنج گروه طبقه‌بندی کرد: ۱. گروه سیاست‌گذاران که مسئولیت اصلی آنان وضع سیاست‌های کلان پیشگیری است؛ ۲. کارشناسان که مسئولیت اصلی آنان طراحی، اجرا، ارزیابی و تصحیح برنامه‌ها و اقدامات پیشگیرانه است؛ ۳. پژوهشگران که مسئولیت اصلی آنان بررسی کارایی و اثربخشی برنامه‌ها و اقدامات پیشگیرانه است؛ ۴. متخصصان که منظور استادان دانشگاهی است که آموزش به دانشجویان و گسترش مرزهای علم پیشگیری از طریق مفهوم‌سازی و مشارکت در انجام تحقیقات تخصصی را برعهده دارند؛ ۵. دانشمندان که طبیعتا تولید علم را عهده‌دار هستند. درحال‌حاضر در کشور، بیشترین سرمایه انسانی علم پیشگیری در کادر کارشناسان قرار دارد در بخش‌های مختلف دولتی و گاه غیردولتی مشغول به انجام وظایف اشاره‌شده هستند. البته با توجه به تنگ‌نظری‌های رشته یا درس دانشگاهی برای پیشگیری در ایران وجود ندارد، کارشناسان این حوزه معمولا در مبانی نظری، بومی‌سازی، کارایی، اثربخشی برنامه‌های پیشگیرانه و... اطلاعات و دانش لازم را ندارند. درباره پژوهشگر نیز باید گفت تقریبا نمی‌توان پژوهشگری را یافت که عمده فعالیت حرفه‌ای خود را معطوف به پیشگیری و حوزه مشخصی از آن کرده باشد؛ کمااینکه به علت نبود رشته و درس، متخصص و دانشمندی هم در این حوزه وجود ندارد. روشن است که که وقتی رد کردن نشانی از این نوع نتیجه‌ها مقرون به صرفه است که منجر به اخذ تصمیمات مهم و ساختارسازی و نوآوری مدل باشد. پیشنهادهای زیر موارد‌ی هستند که بدون آنها قطعا نمی‌توان امیدی به آینده پیشگیری در کشور داشته و اقدامات پراکنده بیشتر هدردهنده منابع خواهند بود تا راه‌حل‌های که سلامت اجتماعی را تقویت کند:

۱. راه‌اندازی دبیرخانه ملی پیشگیری: مهم‌ترین فعالیت‌های راهبردی این دبیرخانه عبارت‌اند از: الف. ارزیابی قوانین و دستورالعمل‌های مصوب از زاویه علم پیشگیری (کاهش فقر و بی‌عدالتی)؛ ب. ارزیابی وضعیت اجرای قوانین، دستورالعمل‌ها و آیین‌نامه‌های کشوری؛ ج. طراحی راهبرد ملی پیشگیری؛ د. ثبت همه برنامه‌های پیشگیرانه کشور شامل عنوان، آسیب مد نظر، مبانی نظری، بررسی کارایی و اثربخشی، اعتبارات مالی؛ ح. ثبت یافته‌نامه‌های تحصیلات تکمیلی در حوزه پیشگیری؛ و. ثبت اطلاعات مربوط به کلیه فعالیت‌های تألیفی و ترجمه‌ای در حوزه پیشگیری؛ ۲. راه‌اندازی انجمن علم پیشگیری ایران؛ ۳. راه‌اندازی مجله تخصصی علم پیشگیری؛ ۴. ارائه فرصت مطالعاتی در حوزه پیشگیری برای اساتیدان دانشگاهی؛ ۵. راه‌اندازی برنامه‌های تحصیلی علم پیشگیری در دانشگاه‌ها؛ ۶. طراحی درس پیشگیری در سه قالب: الف. به عنوان درس تخصصی برای رشته‌های روان‌شناسی و مشاوره؛ ب. به عنوان درس عمومی برای رشته‌های جامعه‌شناسی، مدیریت، علوم سیاسی، سیاست‌گذاری عمومی و بهداشت محیط؛ ج. به عنوان درس انتخابی برای دیگر رشته‌های دانشگاهی.

در این مجموعه نوشتار سعی شد که کلیات لازم برای درک واقعی از علم پیشگیری در اختیار سیاست‌گذار قرار گیرد. ولی با توجه به آنچه در این حوزه پیش می‌رود، به نظر می‌رسد که حداقل در توانمدت، نشانه‌هایی از اقدامات اساسی در آن دیده نمی‌شود. آنچه باقی می‌ماند، افکار عمومی در حوزه پیشگیری است که چنانچه مطالبات اجتماعی مستمری دارن‌باید شکل بگیرد. شاید که سیاست‌گذار به تلاش بیفتد که جواب‌گوی افکار عمومی باشد؛ طبیعتا وقتی این مطالبه شکل بگیرد که چرا قوانین مصوب بادشده به‌درستی اجرا نشده یا ایرادات آن رفع نمی‌شود، چرا کیفیت عدالت توزیعی و ازجمله عدالت آموزشی و نقش آن در کاهش آسیب‌های اجتماعی در مناطق محروم مورد دقت قرار نمی‌گیرد؛ چرا برنامه‌های پیشگیرانه همگانی مهمی نظیر مهارت‌های زندگی که نقش مهمی در فرهنگ‌پذیری را برعهده دارد، در دوره آموزش عمومی، با ضریب پوشش بالا و با بهترین کیفیت به اجرا درنمی‌آید. چرا با وجود ضرورت، رشته‌ها یا درس پیشگیری در دانشگاه‌ها با نمی‌گیرد و بسیاری از «چرا»هایی که مشخصا به پیشگیری می‌پردازند، به‌تدریج بخش‌هایی از هزارو ۴۰۰ گرم مغز سیاست‌گذار به پیشگیری اختصاص خواهد یافت:

ندارم دستت از دامن به جـز در خاک و آن دم هم/ کـه بر خاکم روان گردی، بگیرد دامنت کردم

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
۸۶۰۳۶۱۱۹
WWW.SHARGHDAILY.IR

گفت‌وگو با فرهاد آئیش درباره تازه‌ترین اجرایش روی صحنه و سینمای کمدی که از علاقه‌مندی‌های اوست

من کمدینم، ایرادی دارد؟

عکس: میلاد فلاح - شرق

بهنازشیربانی

«گزارشی به آکادمی»، نمایشی که شما به‌تازگی روی صحنه داشتید، در این نمایش بازی کردید و خانم مانده طهماسبی کارگردانی این نمایش را برعهده داشتند و بسیار هم مردم از آن استقبال کردند. خاطرم هست شبی که برای دیدن نمایش آمدم، زمانی در انتهای اجرا وجود داشت که مردم با شما گفت‌وگو می‌کردند. یکی از مخاطبان نمایش از شما گفت‌وگویی خوانده بود مبنی بر اینکه همیشه دوست داشتید نقش ممبون را روی صحنه بازی کنید. این نمایش‌نامه کافکا چقدر برای شما جذاب بود که بعد از ۲۶ سال دوباره با این نمایش روی صحنه رفتید؟ کمی راجع به شخصیت ممبون صحبت کنیم که بسیار شگفت‌انگیز بود.

ابتدا باید بگویم این نمایش راجع به ممبونی است که در آفریقا دستگیر شده و به قفس انداخته شده و می‌خواهند او را به باغ وحش ببرند. در راه و در کشتی آن‌قدر به او فشار می‌آید که به زبان می‌آید و وارد جامعه انسان‌ها شده و حالا گزارشی به آکادمی می‌دهد که چه اتفاقاتی برایش افتاد و چه حسی دارد و چه داستانی پشت این قضیه هست. سؤال و جواب‌هایی هم که بعد از نمایش اتفاق افتاد، سؤال و جواب با من نبود، بلکه با میمون بود. در بیشتر شب‌ها به غیر از یک شب که یکی، دوتا از تماشاچیان از خود من سؤال کردند که من هم از جواب‌دادن فرار کردم، چون نقش خودم نبودم؛ سؤال‌ها را میمون جواب داد و مخاطبان نمایش هم همه از این میمون سؤال می‌کردند و من دروافع آن‌قدر این اطمینان را به خودم داشتم و مانده طهماسبی به من این اطمینان را داشت که قبول کنیم به صورت بداهه مردم از این میمون سؤال کنند و من به‌جای میمون جواب بدهم و خب این برای من اتفاق بزرگی بود؛ چراکه به نوعی از نظر خانواده‌اش در آن لحظات همان میمون بودم. به غیر از زمانی که آن را بازی می‌کردم، به جز آن هم حتی این کاراکتر روی من ماند، اتاگر که من به این میمون نزدیک‌ترم تا به خودم.

کمی درباره این شخصیت توضیح می‌دهید؟ چه وجوهی دارد که یکی از شخصیت‌های محبوب شماست؟

فکر می‌کنم ما آدم‌ها همه همیشه یک ماسک داریم. خودم به عنوان یه فرد، یک بازیگر که در جامعه شناخته می‌شوم، همیشه مردم من را این شکلی می‌شناسند که صادق هستم و می‌گویند آئیش آدم رکی است که حرف دلش را می‌زند. واقعا هم این‌طور است. ولی الان که نگاه می‌کنم، می‌بینم که نه لزوما. من همیشه تصویر مثبتی را از خودم نشان می‌دهم؛ آدمی که به زندگی خیلی مثبت نگاه می‌کند. ولی این میمون این‌طور نگاه نمی‌کند. اتفاقا خیلی منفی می‌بیند. این میمون در برابر انسان یک نگاه تمسخرآمیز و یک نگاه کاملا منتقدانه دارد و انسان را به عنوان آن چیزی که هست قبول ندارد. اگر ما از داروین صحبت می‌کنیم که انسان تکامل‌یافته است، این باور دارد که انسان، تکامل‌یافته موجودات دیگر نیست، تغییرکرده موجودات دیگر است و نه‌تنها متکامل نیست، بلکه خیلی خرابکارتر از این حرف‌هاست. انسان تمام نظمم نظیر یک ارتش است. اصلا با طبیعت همخوانی ندارد. همه موجودات روی کره زمین با طبیعت خواهانی دارند جز انسان. این موضوع را یک آدم نمی‌تواند مدام تکرار کند، ولی کافکا این شجاعت را داشته و گفته. من هیچ وقت این شجاعت را نداشتم. ولی وقتی که در نقش این میمون ظاهر می‌شوم، این شجاعت را پیدا می‌کنم. خاطرم هست یکی از شب‌های اجرا، زمانی که بعد از اجرا این ماسک میمون را از صورتم برمی‌داشتم... .

اتفاقا ماسک سنگینی هم بود.

بله، احساس کردم انگار که من دارم یک ماسک روی صورتم می‌گذارم. انگار که آحساس این بودم و حالا یک ماسک می‌گذارم، ماسک فرهاد آئیش. یک حد آنچه و مثبت. ولی این میمون مثبت نیست. من هم آن بخش وجودی‌ام که خیلی درباره انسان و به اتفاقاتی که بشر انجام می‌دهد، منتقد است و با نگاه تمسخر و تحقیر به آن نگاه می‌کنم، به نگاه میمون نزدیک‌تر است. یعنی من از انسان‌بودنم گاهی خجالت می‌کشم. ولی خب، ما مجبوریم که نقش‌های دیگر هم در زندگی بازی کنیم و آنها از نظر من ماسک است و من در این نمایش شانس این را داشتم که ماسکم را بردارم و چیزی را که نه دلم هست، بگویم.

این میمون با نوعی این شخصیت ازرهایی، فرار و آزادی صحبت می‌کند. می‌خواهم بدانم این لون وازدها برای فرهاد آئیش چه معنایی دارد؟

این میمون دائم از اینکه می‌خواهد از قفسش فرار کند، صحبت می‌کند. چون قفس تنگ بود و اذیتش می‌کرد. قفس فرار داشته. مدام می‌گوید شانس را فرار، که اروپا و آزادی را به خروج بود و یک جایی می‌گوید من دنبال آزادی نبودم. آزادی چیزی بود که من قبلا به عنوان یک میمون در طبیعت تجربه می‌کردم و به نظر من معنای این حرف برای او، در لحظه زندگی‌کردن است. زندگی موجودی در لحظه هست، یعنی زندگی می‌کند. ولی وقتی زندانی گذشته و آینده باشیم، دیگر زندگی نمی‌کنیم. درواقع آزادی از آنکه این میمون و آن میمون و من و در نگاه کافکا در لحظه بود است. دریافتن لحظه است. ما هم فیلسوف‌های مختلفی داریم که راجع به این مسائل صحبت کرده‌اند. مثل خیام و بعد ما یک‌سری مشکلات اجتماعی و سیاسی داریم که خیلی وقت‌ها هر جنبشی که در تاریخ به وجود آمده، با شعار آزادی و آزادیه به دنبال آزادی هستیم. راه افتاده آزادی را خلاق کردند و حرکتی انجام شده است ولی هیچ‌وقت هیچ‌کسی به آزادی نرسیده. فقط شکلش تغییر کرده است. درواقع همیشه آدم‌ها از یک موقعیت خروج پیدا کردند و به موقعیت دیگری رفته‌اند. یکی از مثال‌هایی که خودم در این نمایش می‌زنم که برای کافکا نیست، برای خودم است. راجع به زندانیانی است که سال‌های طولانی در زندان می‌مانند و مدام به فکر روز آزادی هستند و با یک حالت رمانتیک به آن روز فکر می‌کنند. ولی وقتی که آن روز می‌رسد، می‌بینند هیچ چیزی عوض نشده. انگار که آنها هم خودکشی می‌کنند. این نمایش و کافکا می‌گوید تولید آزادی را بخودی خود، خیلت است و من هم فکر می‌کنم درست است. شما می‌توانید تولید خروج از یک چیزی را بدهید. درواقع خارج‌شدن از یک موقعیت. من خودم موقعی که در لحظه زندگی کنم، زمانی است که یکی کنم با می‌نویسم. در این لحظات این احساس را دارم که در لحظه هستم. یکی از موقعی که این احساس را دارم، زمانی است که اجرا راحاست و عشق می‌کنم. در یکی زمان‌ها انگار که ذهن با در آیند می‌شود و با در گذشته. آزادی را من، در لحظه بودن می‌بینم.

راجع به نویسندگی تئاتر صحبت کردیم. با این وجه از شخصت شما که بسیار نویسندگی را دوست دارید آشنا هستم. به‌ویژه نویسندگی تئاتر. می‌دانم مطالعات شما زیاد است و تئاتر یکی از علاقه‌مندی‌های همیشگی شماست. می‌خواهم بدانم نویسندگی به‌ویژه نویسندگی تئاتر چه بخشی از زندگی شما را به خودش اختصاص می‌دهد؟

بهترین لحظات زندگی من زمانی است که می‌نویسم و وقتی می‌کنم و زمانی که با همسرم نشسته‌ایم و نگاهش می‌کنم و گاهی اوقات با دوستان معاشرت شما زیاد است و تئاتر یکی از علاقه‌مندی‌های همیشگی و با بازی‌کردن، به‌ویژه با هنر تئاتر و تا حدی هم سینما، من خودم را پیدا می‌کنم. درواقع برای من بازی‌کردن و نوشتن یک راه خودشناسی است. انگار یک طریقت است. انگار که من دارم می‌فهمم کی هستم. در یکی از مصاحبه‌هایم گفتم دلم می‌خواهد قبل از مرگم این تئاتر را بازی کنم.

«گزارشی به آکادمی» در تئاتر کی رخ داد؟

اسم نمی‌برم.

کاش می‌گفتید الان کنجکاو شدم بدانم درباره چه کسانی صحبت می‌کنید.

کنجکاو شوید؛ اتفاقا کنجکاوی خوب است.

جمله‌ای در صحبت‌های شما بود که اشاره کردید کمدی در این سال‌ها سطح خوبی پیدا کرده است. معتقدید به لحاظ در سال‌های اخیر کمدی‌های خوب در سالن‌های سینما و سینمایی به کمدی‌های خوبی ساخته می‌شود؟

چون فیلم‌ها را نمی‌بینم نمی‌توانم بگویم خیلی خوب شده و در دنیا جایگاه برای ایران درست کرد. در تئاتر هم همین‌طور. وقتی به کارهای کمدی در تئاتر و سینمایی ایران نگاه می‌کنیم، به نظر من اتفاقات خوبی رخ داده است. ولی مقوله کمدی در ایران همیشه با ترس و لرز برای سازندگانش همراه بوده است.

به به‌هرحال محدودیت‌ها همیشه بوده است.

نه مقوله محدودیت نیست، به خاطر اینکه همیشه کمدی بیشتر مواقع یک وسیله است. خودش برای خودش یک دنیا و یک امپراتوری نیست، یک وسیله است و معمولا وسیله است برای پول‌درآوردن. مثلا فیلمی بسازیم که پول خوبی به دست بیاوریم. الان این صحبت‌ها را زیاد می‌شنویم که دیگر نمی‌شود به‌راحتی فیلم ساخت و برای فروش بیشتر کمدی بسازیم یا اینکه کارگردانی می‌خواهد حرف‌های مهم سیاسی یا اجتماعی بزند، زبان کمدی را انتخاب می‌کند و به نظر من این تحقیرکردن کمدی است. کمدی را استفاده می‌کنید برای اینکه پول بیشتری به دست بیاورید یا شهرت پیدا کنید. یا مثلا با خودشان می‌گویند مردم ایران در سختی و رنج هستند، کمدی باعث می‌شود کمی بخندند. همه این موارد به نظر من کلاه تحقیرآمیز به کمدی است. برای اینکه جعبه‌گرام از این موارد و جملات را نمی‌توانید برای ووجی آن استفاده کنید. ووجی آن فیلم نمی‌سازد که مردم خوشحال باشند. فیلم نمی‌سازد که یک حرف مهمی که نمی‌تواند در حالت‌های عادی زد را بزند. ووجی آن آرتیست است که برخی از ظرفیت کمدی است و برخی کمدی هم نیست. من نسبت به کمدی یک ذره عرق دارم و دلم می‌سوزد وقتی می‌بینم از من آن سوءاستفاده می‌شود. برخی از آن استفاده می‌کنند که به یک‌سری اهداف برسند. برخی از اهداف هم لزوما بد نیست. مثلا قرار است یک مشکل اجتماعی یا زبان کمدی مطرح شود. ولی اگر سلیقه پایین باشد، مطالبه که آن خیلت می‌کنند، چراکه ما باید مدام سلیقه خودمان را به عنوان یک آرتیست کمدی باید بپریم و در این صورت خود به خود سلیقه مخاطب را هم بالا می‌بریم. به نظر من وقتی حس طنز و کمدی جامعه‌ای تغییر کند، یعنی رشد کرده است. یعنی اگر دیروز به پلی مثلا زمانی گفتند برو بخند، امروز نمی‌خندیم. یعنی اینکه جامعه رشد کرده است. یعنی کسانی که سلیقه کمدی یک جامعه را تغییر می‌دهند، یک تغییر بنیادی در آن جامعه ایجاد می‌کنند که ظاهرا معلوم نیست. من خواهرانی از این به بعد پرچم کمدی را دستم بگیرم. ولی هرچقدر بیشتر می‌گذرد ذهن جلپرهای دیگری می‌خواهد.

مثل چه چیزی؟

مثل همین کلی که شما اخیرا دیدید. «گزارشی به آکادمی» کمدی نبود، ولی خب من در تن بازار مردم را می‌خندانند. چون خوب من چنین روحیه‌ای دارم. در زندگی شخصی خودم در بدترین شرایط ولی‌ی به خودم به‌دست انتقاد می‌کنم، می‌توانم باز به خودم بخندم و همین‌طور به جامعه.

یک جمله از یک چهره سرشناس می‌خواهم و نظر شما را درباره این جمله می‌خواهم. «تو باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه به قدر شدانی است که در راه مصرف تحمل می‌کنند».

این جمله از کیست؟

یک بیت نقل قول از نجم‌الـسلطه، مادر دکتر مصدق است که دکتر مصدق در روزهای تبعید نقل می‌کردند.

بله یادم آمد. ولی من این حرف را قبول ندارم. لزوما این‌طور نیست. من فکر می‌کنم صداقت آدم‌ها مهم‌تر است نه اینکه جفقدر تحت فشار باشند، ارزش فقط تحت فشار بودن نیست. بعضی وقت‌ها یک نفر می‌تواند در اوج خوشی باشد، مثل همین کمدین‌ها که در مورد‌ش صحبت کردیم که می‌گویند و می‌خندند و جامعه هم تغییر می‌کند و لزوما شداند ندارند. این صحبت بیشتر ریشه در فرهنگ قدیمی ما دارد که هرکسی بیشتر تحت فشار باشد، انگار ارزشش بیشتر است و هرکسی بیشتر درد داشته باشد، انگار آدم باارزش‌تری است. خاطرم هست می‌گفتند آدم‌هایی که می‌خندند سطحی هستند. آشوبانیان یکی از تئاتری‌های دوره قبل از انقلاب بود و من یک بار در نیویورک دیدمش. به نظر من آشوبانیان یکی از بهترین کارگردان‌های تئاتر آن دوره بود و خیلی آدم مهمی بود. یک بار به او گفتم چرا شما را خیلی‌ها خیلی دوست نداشته؟ جواب داد: «برای اینکه من همه‌شن می‌خندم و در فرهنگ ما آدم‌هایی که می‌خندن رو سطحی می‌بینن و آدمایی که غمگین و ناراحت حسن رو جدی و مهم‌دونن». ولی به نظرم این‌طور نیست. دو نوع شخصیت می‌توانند خوب باشند یا خوب نباشند.

یا از این جمله خواسته به این برسم که می‌دانم شما شخصیت فکر متصدق را همیشه دوست داشتید و به هر حال در آثاری هم نقش آن را بازی کردید. مثل فیلم‌هایی «غلامرضا تختی» و «خان‌کش» و تئاتر «رایبرت هاپلی شاه دکتر مصدق» اما برای من جالب است به‌دم به بخشی از شخصیت دکتر مصدق برای شما همیشه جذاب بوده است؟

از نظر من، مصدق کسی بود که تربیت بود ایران را به طرف دموکراسی ببرد، ولی نشد. شاید در جاهایی زیاده‌روی کرده و جاهایی کرده که یک‌جاهایی به او خیانت شد یا جایی اشتباه کرد. تا آخر عمر خیل می‌گرد آمریکایی‌ها به‌دنبال او بود. ولی او هیچ‌وقت آمریکایی‌ها با فکر می‌کرد آمریکایی‌ها آزادی‌طلب هستند. ولی دو، سه روز قبل از کودتا، سفیر آمریکا به او به دروغ گفت می‌خواهند آمریکایی‌ها مقیم ایران را بکشند و مصدق حماقت کرد و حکومت‌نظامی اعلام کرد و همین حکومت‌نظامی باعث شد به زندان بیفتد و او را به تبعید بفرستند.

جایی از شما خواندم معتقدید که اگر کودتا اتفاق نمی‌افتاد، ما کشور متفاوت‌تر و اقتصاد متفاوت‌تری داشتیم.

من فکر می‌کنم‌ایران اینکه موی‌ی می‌شد. اما من چون تخصص سیاسی و جامعه‌شناسی ندارم، خودم را محق نمی‌دانم نظری بدهم و بیشتر یک حس است. در مورد مصدق هستم. یکی از نقش‌ها اسکاری است. بعضی از نقش‌ها جا برای دیده‌شدن دارد. این به آن معنا نیست که آن بازیگر، آن نقش را خیلی خوب بازی کرده و نقش‌های دیگرش را خوب بازی نکرده است. منظورم این است که بازیگر در مجموعه‌ای قرار می‌گیرد که فیلم‌نامه، کارگردان، کریم و... خوب است. کریم من را به عنوان بازیگر به سمت نقش هل می‌دهد. لباس و لوازم با همان انگشترهایی که دست من بود، من را به سمت نقش هل داد. همه این موارد باعث می‌شود نقش دیده شود. بعد هم نقش از همان اول این‌طور بود که می‌دانستیم نقش خوبی است و می‌تواند جایزه بگیرد. این به آن معنا نیست که من بهتر از دیگران بودم یا بهتر از گذشته خودم بودم یا دیگران من نبودند.

همیشه بازیگران وقتی به سیمرغ می‌رسند یا جایزه‌ای را که اعتبار این‌چنینی دارد، می‌گیرند، در ذهن‌شان مرور می‌کنند یا گاهی انتظار داشتند که جایزه را زودتر می‌گرفتند. این موضوع برای شما هم مهم بود؟

نه برای من مهم نیست. نمی‌گویم افتخار نکردم؛ خوشحال بودم از اینکه جایزه گرفتم، ولی اتفاقی در شخصیت من ایجاد نکرد. من نقش ممبون را بازی کردم که خیلی بیشتر در زندگی‌ام تأثیر گذاشت تا آن جایزه‌ای که گرفتم و بعد من بازیکران دیگر را می‌دیدم که همزمان با من در جشنواره فیلم داشتند و نامزد بودند. منظورم این است که جشنواره‌ها و جایزه‌ها را زیاد نمی‌کنم‌یم. داوری را زیاد جدی نمی‌گیریم. اصولا داوری مقوله ذهنی و نسبی است و خود هم یک مقوله نسبی و ذهنی است. حالا دو موضوع نسبی و ذهنی به همدیگر می‌خورند و بیا و درستش کن. من زمانی که جایزه را گرفتم هم گفتم که اینها همه ذهنی است. ولی خب تماشاچی را خنداند تا آن اتفاق که ساماں نقش می‌خواست همه چیز به شیوه درست‌تری پیش برود. «مکس» برای من جزیره‌ای است که من رفتم. من تقریبا با بیشتر کارگردان‌هایی که کار کردم تجربه خوبی برایم بوده است. یکی دو بار اذیت شده که اسم نمی‌آورم.

شنیدم ترکیب بازیگران در سریال «موسی کلیم‌الله» عوض شده است.

این‌طور شنیدم بله. ما مشغول فیلم‌برداری هستیم و من فکر می‌کردم سریال موسی را بعد از یک دوم فیلم‌برداری آغاز می‌شود، اما این‌طور نیست. ولی برای مصدق خیلی سخت بود. برای اینکه مصدق کسی بود که در فیلم موسی یعنی یک‌سری قصه‌هایی که در فیلم موسی بود، دومرتبه در سریال خواهیم دید.

رعایت کردم، راحت است.

ویدئوهایی را که از مصدق موجود است دیدم. تعداد زیادی عکس دیدم. یک کتاب پر از عکس از مصدق داشتم که این عکس‌ها را به تمام در و دیوار خانه زده بودم. چند ماه هر طرف خانه را نگاه می‌کردم، مصدق را می‌دیدم. آن‌قدر مصدق نگاه می‌کردم که وقتی در آینه نگاه می‌کردم، مصدق را ببینم و این‌طور شد و خوشحالم این نقش را بازی کردم.

بعد از گرفتن سیمرغ جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم ابراهیم حاتمی‌کیا، «موسی کلیم‌الله»، مسیر بازیکری چطور پیش رفت؟ و هنوز هم مشغول بازی در سریال «موسی کلیم‌الله» هستید؟ کمی از فعالیت‌های این روزهای خودتان صحبت کنیم.

بله، فیلم تمام شد و الان مشغول بازی در سریال موسی هستم. طبیعتا نقش‌ها چالش‌برانگیز بود و من اصولا دوست ندارم یک کار را مدام تکرار کنم. ولی این نقش آن‌قدر چالش دارد که من باز دوست دارم ادامه بدهم و بعد از اینکه جایزه گرفتم، مسیر من با قبل تفاوتی نکرده است. خاطرم نیست دقیقا زمانی که سیمرغ گرفتم روی صحنه چه گفتم، اما محتوای حرفم این بود که من الان که جایزه را گرفتم آدم بهتری نشدم و نقش بهتری را بازی نکردم. من همیشه کاری را که باید بکنم انجام می‌دهم و همان اندازه که الان خوبم. در گذشته هم خوب بودم. ولی این بار نقشی را بازی کردم که جای کار داشت که جایزه بکرید؛ چون در هالیوود هم این‌طور است. مثلا می‌گویند بعضی از نقش‌ها اسکاری است. بعضی از نقش‌ها جا برای دیده‌شدن دارد. این به آن معنا نیست که آن بازیگر، آن نقش را خیلی خوب بازی کرده و نقش‌های دیگرش را خوب بازی نکرده است. منظورم این است که بازیگر در مجموعه‌ای قرار می‌گیرد که فیلم‌نامه، کارگردان، کریم و... خوب است. کریم من را به عنوان بازیگر به سمت نقش هل می‌دهد. لباس و لوازم با همان انگشترهایی که دست من بود، من را به سمت نقش هل داد. همه این موارد باعث می‌شود نقش دیده شود. بعد هم نقش از همان اول این‌طور بود که می‌دانستیم نقش خوبی است و می‌تواند جایزه بگیرد. این به آن معنا نیست که من بهتر از دیگران بودم یا بهتر از گذشته خودم بودم یا دیگران من نبودند.

همیشه بازیگران وقتی به سیمرغ می‌رسند یا جایزه‌ای را که اعتبار این‌چنینی دارد، می‌گیرند، در ذهن‌شان مرور می‌کنند یا گاهی انتظار داشتند که جایزه را زودتر می‌گرفتند. این موضوع برای شما هم مهم بود؟

نه برای من مهم نیست. نمی‌گویم افتخار نکردم؛ خوشحال بودم از اینکه جایزه گرفتم، ولی اتفاقی در شخصیت من ایجاد نکرد. من نقش ممبون را بازی کردم که خیلی بیشتر در زندگی‌ام تأثیر گذاشت تا آن جایزه‌ای که گرفتم و بعد من بازیکران دیگر را می‌دیدم که همزمان با من در جشنواره فیلم داشتند و نامزد بودند. منظورم این است که جشنواره‌ها و جایزه‌ها را زیاد جدی نمی‌گیریم. داوری را زیاد جدی نمی‌گیریم. اصولا داوری مقوله ذهنی و نسبی است و خود هم یک مقوله نسبی و ذهنی است. حالا دو موضوع نسبی و ذهنی به همدیگر می‌خورند و بیا و درستش کن. من زمانی که جایزه را گرفتم هم گفتم که اینها همه ذهنی است. ولی خب تماشاچی را خنداند تا آن اتفاق که ساماں نقش می‌خواست همه چیز به شیوه درست‌تری پیش برود. «مکس» برای من جزیره‌ای است که من رفتم. من تقریبا با بیشتر کارگردان‌هایی که کار کردم تجربه خوبی برایم بوده است. یکی دو بار اذیت شده که اسم نمی‌آورم.

شنیدم ترکیب بازیگران در سریال «موسی کلیم‌الله» عوض شده است.

این‌طور شنیدم بله. ما مشغول فیلم‌برداری هستیم و من فکر می‌کردم سریال موسی را بعد از یک دوم فیلم‌برداری آغاز می‌شود، اما این‌طور نیست. ولی برای مصدق خیلی سخت بود. برای اینکه مصدق کسی بود که در فیلم موسی یعنی یک‌سری قصه‌هایی که در فیلم موسی بود، دومرتبه در سریال خواهیم دید.

یادداشت

جنبشی توده‌وار در راه است؟

دهه‌هاست که دولت‌های ایران با مشارکت کم یا زیاد مردم شکل گرفته‌اند و مهم‌تر از آن همواره دو جریان سیاسی و دو قطب مخالف در کنار یکدیگر حضور داشته‌اند. یکی با تفکرات توده‌وار و دیگری اصلاح‌گر. این جریان‌های سیاسی فارغ از اینکه چقدر اصیل هستند و وفادار به ایده‌هایی که ادعای آن را دارند، حضورشان در عرصه سیاسی کشور موجب تضارب آرا و مهم‌تر از همه مانع اقتدارگرایی صرف شده است. در چنین جامعه‌ای به دشواری یک جنبش توده‌وار شکل خواهد گرفت.

«برای نوشتن این یادداشت از کتاب مرید راستین؛ تأملاتی درباره سرشت جنبش‌های توده‌وار، نوشته اریک هوفر، ترجمه شهریار خواجیان استفاده شده است.

جفای مرگ‌بار روایت‌های نصفه‌ونیمه برجام

با پایان‌یافتن تماس تلفنی، به فکر فرورفتم که چرا ما بدون آنکه اجانب دخیل باشند، خودمان در داخل در باب موضوعی واحد (در اینجا برجام) روایت‌های متفاوت و دست‌کم ناقصی داریم؟ اینجا که دیگر پای دشمن و غیرخودی در کار نیست؛ اینجا که بحث راجع به دو موضوع متفاوت نیست که هرکدام روایت خاص خود را داشته باشد. نگارنده که در طول عمرش به هیچ جناح، باند، دسته، حزب، جبهه و طیف سیاسی‌ای کوچک‌ترین وابستگی و تعلق‌خاطری نداشته و نـدارد، با توجه به آگاهی از مفاد برجام و سابقه و لاحقه آن و با غنایت به مفردّاتی که از نحوه شـکل‌گیری آن می‌داند، شهادت می‌دهد که هیچ‌یک از راویان این قرارداد (اعم از دست‌اندرکاران و مخالفان) تمام داستان را روایت نمی‌کند و هرکدام فقط بخشـی را بازمی‌گوید کـه کمان می‌رود با گرایش یا منافع او سنجاق شده است.

این یادداشـت به‌هیچ‌وجه قصـد ورود به مفـاد و محتـوای برجام و ارزش‌گذاری آن را ندارد که خود بحث مسـتوا و البته مستقلی است؛ آنچه کزاره اصلی ما در اینجاسـت، این اسـت که تبیین، تأویل و تفسیرهایی که از برجام می‌شـود، یکی از بدخیم‌ترین مصادیق جنگ روایت‌هاسـت؛ جنگی که موجد و موجـب تقار و قهر و غضب جناحین، از بین رفتن اعتماد عمومی و انرژی و وقت مسئولان و غیرمسئولان شده است.

راسـتی چرا ما به چنین آفت و دردی مبتلا شده‌ایم؟ این اگر فاجعه‌ای در تراز ملی نیسـت، پس چیسـت؟ این اگر جنگ داخلی از نوع نرم نیست، پس چیسـت؟ این اگر اسـباب دشمن‌شادی و طبعا سـرافکندگی ما نیسـت، پس چیسـت؟ این مگر باعث سایش توانمندی‌های بالقوه و بالفعل ما نمی‌شود؟ این مگر ما را به سمت پرتگاه نمی‌برد؟

شـوربختانه علت‌العلل مشـکلات این‌چنینی صبغه فرهنگی دارد و اگر عللی غیر از این صبغه در کار باشـد هم به قول فلاسفه، اعدادی (معدات